

حسن بهگر

طرح معضلی بنام حکومت اسلامی و راه حل های آن

پیرامون کتاب:

ستیز و مدارا

ضد حکومت اسلامی

نویسنده: رامین کامران *

نشر باران

چاپ اول 1998

430 رویه

پس از انقلاب علیه دیکتاتوری شاه، نظام حکومت اسلامی همچون بختکی سنگین بر روی میهن ما افتاد. پس از آن بسیاری به بررسی جنبه های گوناگون این انقلاب و مشکلات ناشی از حکومت اسلامی پرداختند. اما هنگامی که کتاب رامین کامران را با این جمله از ارسطو که: «دیگر خداوند هم قادر نیست کاری بکند تا آنچه شده است نشود» می گشاییم متوجه می شویم که مشغول خواندن کتاب متفاوتی هستیم، کتابی که ما را وادار می دارد که به گلایه و شکایت از روزگار بسنده نکنیم بلکه بکوشیم برای فاجعه ی حکومت اسلامی چاره ای بیابیم؟ در زیر بخش هایی از این کتاب از نظر خوانندگان می گذرد که خود بهترین معرف کتاب است.¹

نویسنده در پیش گفتار کتاب اشاره ای دارد به اینکه «انقلاب ۱۳۵۷ ایران، صرف نظر از خواست ها و خیال های گوناگون بازیگران پُرشمار آن، در عمل انقلابی عوامی _ مذهبی شد که رهبرپرستی جزء جدایی ناپذیر آن بود. .. جنبش اعتراضی ایرانیان به حکومت محمد رضا شاه از ابتدا سرانجام محتومی نداشت، وی به سرعت و با بسته شدن راه های دیگر تاریخی که در برابر آن گشوده بود، به برقراری حکومت مذهبی انجامید. آنچه در افتادن انقلاب به راه برقراری حکومت مذهبی نقش قاطع داشت پذیرش رهبری بی چون و چرای خمینی و به تبع شعارهای او بود، که توسط انقلابیان و بسیار زود انجام گرفت. گروه اخیر چنین تصور می کرد که گردن نهادن به رهبری خمینی راه خلاصی از نظام آریامهری است، تاریخ این تصور را تأیید کرد و تادیبه بهایش را برعهده همه ایرانیان نهاد. آخرین فرصت ارزنده و گذرایی هم که به مردم ایران عرضه گشت تا راه دموکراسی را بگزینند، خریداری نیافت.

وضعیت حاصل از برقرای حکومت مذهبی معضل تاریخی بزرگی است که ایرانیان درگیرش هستند و باید خود برای آن چاره ای درمیان بنهند.»^۱ (رویه های ۱۱ و ۱۲)

کتاب با دیدگاه تجددگرا و لیبرال نگاشته شده و از تفکرات فیلسوفانی چون اسپینوزا، کانت و هگل و ... بهرمنند گردیده است و افزون بر آن نویسنده خود را از آن تبار فکری می‌داند که از میرزا ملکم خان تا احمد کسروی و فریدون آدمیت تجدد خواهی را در ایران ترویج نموده است.

کل کتاب به سه بخش تقسیم شده است. بخش اول به بررسی دو مفهوم تقدس و عدالت پرداخته و هشدار می‌دهد که اعتباری دانستن عدالت با نسبی‌گرایی که برخی از روشنفکران ایرانی نیز مدافع آن هستند سرانجام در خدمت استبداد است. نسبی‌گرایی به محدود کردن جستجوی حقیقت به آزادی عقیده بسنده می‌کند. همگان در ابراز عقیده آزادند اما این نادرست است که این عقاید را از نظر ارزش و اعتبار مساوی بدانیم.

بخش دوم به طرح مشکل و تاریخچه کوتاهی از جنجال در باره ی کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی اختصاص دارد.

نویسنده در این مورد پیشنهاد های جالبی دارد که متاسفانه گوش شنوایی نمی‌یابد و چنانکه شاهد بودیم حکومت اسلامی موفق شد روابط با اروپا را زیر عنوان «سیاست دیالوگ انتقادی» از سر بگیرد و از بن بست سیاسی درآید.

آقای رامین کامران بر آنست که «موفقیت خمینی بسیار پیش از آنکه بسیاری مایلند وانمود کنند زاده ی اتفاقاتی بود که نه ذهن خود وی و نه به ذهن خود وی و نه به ذهن دیگران خطور می‌کرد، اما در این شرایط استراتژی او، هر قدر هم که محدود و نرمش وی هر قدر هم که کم، ثمربخش شد. شرط عرضه توضیح قابل قبول توجه به تمام این جوانب است و یافتن ارتباط منطقی آنها با هم. در یک کلام استراتژی خمینی در توضیح کنش های سیاسی و مذهبی وی به طور عام و پیروزمندانه اش در انقلاب به طور خاص نقش اساسی دارد و تحت هیچ عنوان نمی‌بایست از توجه بدان غافل بود.» (رویه ۱۲)

«او قدرت را به ضرب جلب پشتیبانی عامه مردم به خصوص کارمندان و کارگران و دیگر اعضای دستگاه دولت و بابه راه انداختن تظاهرات بزرگ خیابانی گرفت نه با رای یا کودتا یا جنگ چریکی ... شیوه سخنگویی وی هر قدر هم ابتدایی، ابتکار عمل سیاسی را نصیبش ساخت و به بهترین صورت بی‌قابلیتی حریفانش را در استفاده از حربه ی کلمه هویدا کرد. مسخره کردن خمینی کار ساده‌ای است و برای بسیار لذت بخش هم هست ولی مسخره تر از روسای دولتی بودند که تنها سخنان تکرار مداوم عبارت های مندرس و قالبی دستگاه های تبلیغاتی آریامهر بود؛ عبارت های بی‌محتوایی که بیشترشان را یک

مشت توده‌ای سابق و اسبق سرهم کرده بودند. تنها خلل در تسلط کلامی خمینی بر صحنه انقلاب ایران در مدت نخست وزیری شاپور بختیار پیداشده که گفتار و بُرایی کلام و تسلطش به سخن گفتن، لااقل در نظر آن افراد کم شماری که هیاهو گوششان را کر نساخته بود و هیجان قابلیت ارزیابی شان را کرخت نکرده بود، موعظه یکنواخت خمینی را تحت الشعاع قرارداد؛ البته قیاس بین محتوای گفتار بختیار با یاهوهای خمینی قیاس مع الفارق است.» (رویه ۱۳۲)

البته بسیاری از منتقدان بختیار هنوز برآنند که مرغ یک پا دارد و کماکان می توانند دلایل «خوبی» علیه وی اقامه کنند ولی کمتر دلایل «خرمندانۀ ای» شنیده و یا خوانده ایم که در آن اوضاع ویرانگر، آلترناتیو دیگری جز بختیار می توانست ایران را از این مصیبت ویرانگر و خانمانسور نجات دهد.

چاره چیست ؟

بخش سوم که طولانی ترین بخش است به بررسی چاره‌ها اختصاص یافته است. حکومت مذهبی پاسخی در خور می طلبد. به نظر نویسنده چاره مطابق با تجدد است، تجدد به چه معنا؟ تجدد عبارتست از نفی فتوا براساس برداشتی عقلانی از عدالت و نقد عقلانی مقوله ی تقدس و کاربردهایش. می بینیم آنهایی که یک روز به دنبال خمینی بودند و امروز به دنبال فتوای منتظری و... هستند در این مقوله جا نمی گیرند.

نویسنده بر آنست که «ملت ایران در برابر دست اندازی مذهب به ابعاد مختلف زندگی خویش چاره‌ای جز مبارزه ندارد. حکومت مذهبی پاسخی درخور می‌طلبد تا از این دست اندازی دست بردارد و آزمون تاریخی نشان داده‌است که آخوندها به‌سادگی عقب نشینی نخواهند کرد. حکومت مطلقه شاه که برخلاف قانون اساسی مشروطیت بود خود تکیه بر مذهب داشت و انقلاب ۵۷ پرداخت و امی بود که شاه در مرداد ماه ۳۲ از آیت الله بروجردی و کاشانی و بهبهانی گرفته بود.

اما این مذهب اکنون در پاسخ به درخواست های مذهبی همین مردم ناتوان و درمانده است. حوزه‌های علمیه آن نیز که فقط فقه در آن خوانده می‌شود قادر به پاسخگویی نیازهای امروزی مردم نیست. بی‌دانشی و نادانی موجب عدم تمیز و تشخیص بسیاری مسایل می‌شود. بدین ترتیب ایران هیچ چیز برای عرضه در جهان ندارد بجز مقداری آداب و رسوم متحجر و عقب مانده.»

آنگاه نویسنده با نگاهی انتقادی آداب و رسوم این حکومت را بررسی می کند:

«در مورد طلب زیبایی باید به شمارش فهرست وار قناعت کرد زیرا نکبت جمهوری اسلامی در این زمینه از همه بارزتر است و زشتی زاینده از معیارهای ایدئولوژیک این رژیم به احتمال قوی تا سال ها از

یادها نخواهد رفت. تولید این همه زشتی کار بسیار مشکلی است و هرچند باید موفقیت جمهوری اسلامی را در این زمینه پذیرفت نباید از یاد برد که تمام این موفقیت را فقط به اتکای نوآوری به دست نیاورده بلکه مدیون دیگران نیز بوده است. چارقد و روپوش اسلامی که در ایران امروز به همه زنان تحمیل گشته و هر کدام آنها را قربانی اسلام پراکنی رژیم و مثال زنده نکبت زاییده از آن کرده است یادگار مجاهدین خلق است و شیوه تمایزی است که آنها برای مشخص کردن اعضای زن خویش از مردمان عادی برگزیدند. ریش و لباس نظامی بدشکل وی درجه و نکبت پوشنده لباس هم یادگاری است از چریک های آمریکای لاتین که از طریق گروه های ریز و درشت چریکی به میراث انقلابی اضافه شد. صاحب منصبان غیرنظامی رژیم چه معمم و عبابه دوش چه غیرمعمم و یقه دکمه کرده تنها گروهی هستند که سر و وضعشان قبل از انقلاب در بین اسلامگرایان سنتی سابقه داشته است، هرچند نمی توان این سابقه را عذر موجهی شمرد.

سرودها و آوازهای انقلاب نیز بیش از سنت اذان گویی که دستاورد عمده هنر موسیقی مذهبی در اسلام است. مدیون آوازهای انقلابی گروه های چپگرا و به خصوص حزب توده است که در تقلید گروه های کُر اتحاد جماهیر شوروی سابقه طولانی دارد.

از آنجا که ادبیات در ایران بی از دیگر هنرها فرصت شکفتن یافته و در تاریخ نوشتاری دست آورد اسلام حکومتگر عده بیشتری را آزاده خاطر ساخته است. فارسی مهوع انقلابی هم سرمشق های گفتاری اش سخنرانی های خمینی و روضه خوانی های همپالکی های اوست و آبشخورهای نوشتاری اش نثر گزارشی بی بندوبار آل احمد، فضل فروشی های احساساتی _ ایدئولوژیکی علی شریعتی و آخر از همه نثر آخوندی قرن بیستم که تکرار فراگرفته های حوزه روان است و از پی گیری تفکر جدید ناتوان، نقطه های اوج این تولیدات ادبی اشعار ضربی خمینی است که به عنوان غزل های عرفانی عرضه شده و وصیت نامه های قالبی شهدا که قرار است از طرف مرده ها تکلیف زنده ها را روشن کند .

شاید بتوان بهترین نمونه و نماد بینش هنری جمهوری اسلامی را در ترویج هنر اخته ی خطاطی سراغ کرد، که مشق خط را جایگزین آزادی قلم کرده است. روشن است که این همه زشتی برای هیچ آدمیزاده ای که مختصری ذوق و تربیت شناخت زیبایی دارد قابل تحمل نیست و فقط یاد صادق هدایت را زنده می کند که در اسلام جز زشتی نمی دید.» (رویه ۱۷۰ _ ۱۷۱)

« از آنجا که عملاً اسلام مجاز حکومتی به همه ایرانیان چه مسلمان و چه غیرمسلمان تحمیل شده و آزادی مذهبی همه آنها سلب گشته است این بی رمقی خود را بیشتر نشان می دهد. اما از آنجا که در عمل شماری از مردم به تناسب بینش مذهبی و دیگر گرایش های فکری شان و نیز موقعیت اجتماعی خود محتاج

یافتن انواع چاره‌های مذهبی برای حل مشکلات مذهبی و غیرمذهبی خود هستند، طبیعی است برای یافتن این کار دست به دامن چاره‌های غیرحکومتی و احیاناً غیر اسلامی بشوند، چون انصافاً در ایران امروز جدا کردن حساب اسلام از حکومت بسیار مشکل‌تر از آنست که برخی مایلند وانمود کنند» (رویه ۱۷۲)

«نظام قانونی حاکم بر هر جوامع امروزی صورت هر می را دارد که راس آن قانون اساسی است و بدنه آن از قوانین دیگر نظیر قانون مدنی و قانون کار و... تشکیل شده است. اگر دستاورد فقهای شیعه را با صورت ایده‌آل این هرم، چنان‌که کلسن عرضه کرده، یا حتا با دستگاه‌های حقوقی ایران قبل از انقلاب مقایسه کنیم کمبودهای آن به خوبی روشن می‌شود و حالت ابتدایی‌اش نمایان می‌گردد. فقه شیعه قطعه‌ای است قناس و بسیط از چنین هر می، منتها صفتی را حائز است که می‌توان در هر نظام محدود و مستقل قانونی جست؛ تمایل به اجرا شدن و به تبع آن گرایش به توسعه.» (رویه ۲۱۳)

«ملایان پس از قدرت‌گیری خواستار داخل کردن روحانیان به دستگاه دولتی و ایجاد سازمانی موازی سازمان‌های دولتی برای ملایان که مبتنی بر سلسله مراتب باشد و راه سوم ایجاد سازمان سومی که با اقتدار کافی بر دستگاه دولت نظارت کند بودند. آنها ضمن به اجرا درآوردن بخشی از این هدف‌ها در نهایت کامیاب نبودند و هنوز سازمان قدرتمند و محکمی بین روحانیت ایران پدیدار نشده است.

ایجاد حزب لنینی که از هدف‌های بهشتی بود با ترور او نافرجام ماند. در عمل نیز خود ملایان فاقد سازمانی هستند که از آن اطاعت کنند و افزون بر آن هنوز ملایی که نفوذ کلام و اقتدار خمینی را داشته باشد دیگر بین آنها نیست. بطور کلی روابط ملایان پس از انقلاب با مردم و حتا با شاگردانشان دگرگون شد و حتا آزادی مرجع از میان برخاست در عوض ملایان بر کلیه مناصب دولتی و قضایی چنگ انداختند. تفکر آقای خمینی از اداره دولت که طلاب با دوره کوتاهی می‌توانند مصدر امور شوند در عمل درست از آب درنیامد و پرداخت تاوان این ندانم کاری به عهده مردم افتاد. تضاد دولت با حوزه‌ها از یک سو و تضاد ملاها با شاگردانشان از سوی دیگر و همچنین داشتن حمایت دولتی بعضی ملایان به ترتیبی که مدارج دولتی را برق آسا ببیمایند و هر روز دسته‌ای از ملایان خود را حجت الاسلام و آیت الله بنامند آنهم بدون ضابطه حوزه‌ای و علمی به هرج و مرج بیشتری دامن زده است.

چاره پذیرش چهارچوب حقوق طبیعی، پالایش تقدس و عقلانی کردن عدالت و دستیابی به آن از راه قابل قبول و جهانشمول است.

بی‌اعتنایی به مذهب کارگر نیست باید هر نوع بهره‌برداری سیاسی از مذهب را باید سد کرد.»

«کسی که بخواهد در حیات اجتماعی پیرو فقه بماند و در کشوری آزاد و دموکرات زندگی کند، خیال محال در سر می‌پرورد، چنین کسی نه به دموکراسی خواهد رسید و نه لیاقت رسیدن به آزادی را دارد.

و آخر از همه باید این نکته را یادآوری کرد: وقتی پای حقیقت و عدالت در میان است و سرنوشت یک انسان و یک ملت بسته به این دواست جایی برای مماشات نیست» (رویه ۲۵۱)

«چاره به کرسی نشاندن و تقویت تجدد است. بدیهی است که این نظم جدید از راه پرفراز و نشیبی می‌گذرد.

مروجان تجدد روشنفکران هستند ولی تمایز آنان با تحصیلکردگان لازم و مبرم است که نقش روشنفکر بسیار گسترده تر از حوزه تخصص اوست، او مولد فکر است و درسیاست مداخله می‌کند سپس نویسنده به نمونه درخشان چنین روشنفکرانی اشاره می‌کند و آن خلیل ملکی و برخی از یارانش بود که درعین پی‌گیری اهداف سوسیالیستی دنبال انقلابی‌گری نرفتند».

اثبات برتری سنت اسلامی با یاری نظرات فلسفی غرب!؟

و اما «سال‌های فاصله ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، که باکتاب «غریزدگی» جلال آل‌احمد شروع می‌شود و با «آسیا در برابر غرب» داریوش شایگان به‌آخر می‌رسد، سال‌های سیر فقه‌رایی و رواج سنت‌گرایی‌نویین و خردستیزی در فضای روشنفکری ایران است. گرایش که مذهب را عنصر اساسی فرهنگ ایران به‌حساب می‌آورد و وظیفه روشنفکر را عرضه راه‌حل‌های خاص هر فرهنگ می‌دانست و جدایی روحانیان و روشنفکران را اگر نه بی‌معنا، لاقابل‌نابجا، می‌شمرد و خردگرایی را خوار جلوه می‌داد. این جریان فکری که تا انقلاب ۱۳۵۷ بی‌وقفه رشد کرد و نخبگان و طبقه متوسط کشور را پس از سال‌ها با ادعاهای سیاسی آشتی‌داد، در گشودن راه روحانیان به سوی قدرت سهم عمده داشت و اسباب یکی از بزرگترین فجایع تاریخ ایران را فراهم ساخت. دلیل وسعت و همه‌گیری این گرایش فکری را باید در تنوع آن جست زیرا می‌توانست با هرزه‌درایی‌هایی پرمدعا و ناپیوسته و هذیان‌وار آل‌احمد و امثال او دل‌بازمانده‌های سرگردان نهضت ملی را خنک کند؛ با مارکسیسم اسلامی شریعتی به جوانان تازه از راه رسیده و گرد سنت از تن نکتانده دانشجویان مژده بدهد که رسیدن به نهایت ترقی و بازگشت به صدر اسلام میسر خواهد شد؛ آنهایی که تحت تاثیرمد روز همه به نگاه طالب جامعه شناس و جامعه شناسی شده بودند به آثار احسان نراقی حواله بدهد تا از زبان جامعه شناسان بیاموزند که هیچ چیز اعتبار جهانشمول ندارد و مسلمانان به جای خوردن حسرت دمکراسی غربی که درحقیقت چیزی جز «عدالت بین دزدان» نیست باید برخیزند و «علم اسلامی» اختراع کنند؛ و آخر از همه آنهایی را که دوستدار سخنان قلنبه بودند و درمقابل اندیشه مغرب زمین احساس حقارت می‌کردند به محضر آخوندی فکلی نظیر سید حسین نصر یا وردست فرنگی مآب ترش داریوش شایگان بفرستند تا اولی با یک دست اسلام و اشراق و وحی را به جای

خردگرایی و تحت عنوان فلسفه اسلامی به خوردشان بدهد و با دست دیگر اسباب تایید فقه اسلامی را فراهم آورد و دیگری به نام اسلام ایرانی و با اقتدای به «مرشد فرنگی» از «هستی» هایدگر برای روشن نگه داشتن «چراغ امانت محمدی» سوخت مهیا سازد. جالب اینکه تمام این مدیحه سرایی‌ها برای اسلام و فرهنگمداری مذهبی با پشتوانه نظرات و آرای دانشمندان غربی انجام می‌گرفت و به اتکای همین نظریه‌ها بود که «برتر»ی سنت اسلامی ایران بر فرهنگ غربی اثبات می‌گشت) _ «(رویه ۲۶۸)

اما همین روشنفکران پس از تسلط حکومت مذهبی هنگامی که «پیشوایان مذهبی بر همه‌چیز از دانشگاه و دولت گرفته تا خربزه و کواکولا چنگ انداخته‌اند، به کلی موضع گرفتن درمقابل درازدستی‌های اصحاب دین را فراموش کرده‌اند و طوری سخن می‌گویند که مبادا شبهه ناسازگاری تجدد با ادعاهای کهن مذهب پیش بیاید و امام زمان از این حرف‌ها برنجد.» (رویه ۲۷۰)

مدافعان تجدد و مدافعان توده گرایی

«شک نیست مدافعان تجدد را در میان شهرنشینان باید جستجو کرد و اکنون توسعه شهرها مخاطبین تجدد را بیشتر کرده است. اما نویسنده با اشاره‌ای گذرا به انقلاب مشروطیت و حمله روس‌ها به آذربایجان و سر برآوردن ستارخان در یک حرکت توده‌ای و جماعتی و بعدها نقش ایلات برای استقرارنظم داخلی ضمن لازم بودن و عقب زدن استبداد و مهاجم بیگانه برای این باور پا می‌فشرد که «این دو رشته اتفاق هردو برای پیگیری برنامه متجدد سازی ایران مشکل ایجاد می‌کردولی مشکل اصلی در این راه از تغییر شیوه انتخابات در مجلس دوم زاده شده است، امری که تا به حال تقریباً هیچ مورد اعتنا قرار نگرفته است هرچند در رقم زدن سرنوشت سیاسی ایران نقش عمده بازی کرده است.»

رجال تجددخواه قانون انتخابات را تدوین کردند» طبق این آیین رای دهنده می‌بایست دارای تحصیلات می‌بود، اگر نه می‌بایست ۲۵۰ تومان علاقه ملکی یا ۵۰ تومان درآمدسالانه می‌داشت و یا ۱۰ تومان مالیات می‌پرداخت، علاوه بر اینها می‌بایست حداقل بیست سال سن می‌داشت و از شش ماه قبل ساکن حوزه رای دهی می‌بود. انتخاب شونده‌گان فقط مشمول دو شرط بودند: داشتن سی سال سن و طی مدارج تحصیلی با ذکر این استثناء که شاهزادگان حق انتخاب شدن نداشته‌اند»

اما با تصمیم مجلس دوم این قانون لغو می‌شود. نویسنده تصویر بسیار جالبی و درعین حال بسیار تلخ و گزنده‌ای از سابقه گروه‌های چپ ارایه می‌دهند که همواره با آوازی چپ در عمل به راست یاری رسانده‌اند: «تغییر سریع این شیوه رای دهی را باید متأثر از انقلابی شدن و همه‌گیر شدن نهضت مشروطیت و به خصوص وجود و تقویت گروه مشروطه خواهان تندرو دانست، گروهی که به سرکردگی

تقی زاده و سلسله‌جنبانی امثال سید محمد مساوات، هم در مجلس خودنمایی کرده بود هم در خارج از مجلس در نشریات فحاش و انجمن‌های تندرو اول مشروطه خواهی. از وجدان سیاسی و دوراندیشی اجتماعی اعضای این گروه همین بس که از میان دل مجلس مربوطه دست در دست سوسیال دموکرات‌های انقلابی قفقاز و به کمک امثال حیدر بمبی طرح ترور صدراعظم و پادشاه کشور را می‌ریختند و در جریان اصلاحات عمیق و نسبتاً آرام صدر مشروطیت سودای تقلید از انقلابیان فرانسه را در سر می‌پختند و به جای فکر درست شعار آسان در همه جا می‌پراکندند.

اعضای این گروه را که پس از استبداد صغیر در حزب دموکرات مشکل شد باید در پایه‌گذاری تندروی و انقلابیگری بی‌مسئولیت سلف صدق حزب توده به حساب آورد که آن هم به نوبه خود وقتی فرصت دست داد به هیچ رو از کوبیدن دولت مصدق که تنها بخت آن روز ایران برای دستیابی به دموکراسی بود خودداری نکرد؛ هرچند بعد از آن بسیاری از اعضایش _لابد برای جبران مافات_ جزو خدمتگزاران دستگاه آریامهری شدند؛ همانطور که تقی‌زاده قبل از آنها و بعد از تندروی‌های آزادیخواهانه‌اش به خدمت رضاشاه کمر بسته بود. شخص سلیمان میرزای اسکندر را هم که در هر دو حزب دموکرات و توده سمت سرکردگی داشت باید از ثابت قدم ترین تندروان سیاسی ایران و واسطه العقد این دو حزب شمرد. گروه دموکرات‌ها از ابتدای تشکیل هیات مدیره بحث انتخابات همگانی را عنوان کرد و بالاخره موفق شد تا آن را تحت عنوان انطباقش با دموکراسی به کرسی بنشاند و به این ترتیب یکی از سخت‌ترین لطومات را به اساس دموکراسی و تجددگرایی در جامعه ایران وارد سازد. البته در انطباق نظری انتخابات همگانی با دموکراسی کوچکترین تردیدی نیست و توسعه حقوق سیاسی شهروندی به تمام افراد عاقل و بالغ جامعه از هر دو جنس از شاخص‌های عمده رسوخ و قوام یافتن دموکراسی در هر جامعه است ولی برقرار شدن این اصل در جامعه آن روز ایران مرکز ثقل سیاسی کشور را یکسره و به طور قاطع از شهرها خارج کرد و به روستاها و ایلات فرستاد.» (رویه ۲۸۵)

با این مقدمه نویسنده به ظهور گروهی از نخبگان سیاسی در صحنه سیاسی کشور اشاره می‌کند که به آنها لقب تیولداران سیاسی می‌دهد. نویسنده سپس تأکید می‌کند که تنها کسی که به تعادل ده و شهر اقدام نمود دکتر محمد مصدق بود که با لایحه اصلاح انتخابات می‌خواست ۶۵ نماینده از شهرها به ۱۳۵ نماینده آن روز اضافه نماید که چون موقعیت تیولداران سیاسی را متزلزل می‌کرد رد کردند. نتیجه آنکه تجدد در ایران پایگاهی جز طبقه متوسط و روشنفکران ندارد. ساقط کردن حاکمیت ولایت فقیه با راه تجدد و دموکراسی دو برنامه متفاوت است. امروز این حکومت انسانیت ایرانیان را به مسلمانی تقلیل داده و ایرانی بودن آنان را هم به بازی گرفته است.

رامین کامران بارها تاکید می کند که «این دوره اسلامی با تمام نکبتش ردش تا ابد بر تاریخ ایران خواهد ماند.» این تاکید بی اختیار ما را بیاد اولین روزهای انقلاب می اندازد که بسیاری از گروه های چپ این حکومت را مستعجل و گذرا تلقی می کردند و ساده لوحانه پیش بینی می کردند که بزودی خود حکومت را در دست خواهند گرفت .

و بحث بسیار جالب در مورد هویت ایرانی در پایان کتاب آمده است که خود فرصت دیگری را می طلبد ، جا دارد که این بحث را با این کلام به پایان ببریم: «در روزگار ما ایرانی بودن بیش از هرچیز مترادف ستمکشی از حکومت اسلامی است و باید پذیرفت که به این اعتبار رشدی هم شهروند افتخاری ایران است.»

کتاب با صراحت متجددان را از دنباله روان توده «مقدس» و آنهایی که دنبال قانون اساسی الهی هستند جدا می کند و مشخص می سازد که لیبرالیسم گرچه آیین نیست ولی فراتر از ایدئولوژی است و مشخصات و ویژگی هایی دارد.

کتاب با نثری روان نگاشته شده و از پیچیدگی های معمول در نوشتارهای روشنفکری پری است این شاید مرهون معلم بودن نویسنده باشد که کوشش کرده است برای همگان قابل فهم باشد، اما همین امر گاهی اوقات به طویل شدن بخش ها و تکرار مطالب انجامیده است که در مقابل لحن رک و صریح ، نکات بدیع و تازه ای که نویسنده پی در پی مطرح می کند قابل تحمل است . از اینها که بگذریم، مهم تر از همه برای بسیاری موضوعات از قبیل نسبی گرایی فرهنگی و نژادی – عدالت و مذهب – عدالت و سیاست – عدالت در دموکراسی – معیار ایرانی بودن – معنای ایرانی بودن و ده ها موضوع ها و مشغله های فکری امروز ما برای اولین بار تعریف هایی ارائه شده است.

با آرزو و با امید به آفرینش کتاب هایی از این گونه، خواندن این کتاب را به همه دوستداران ایران توصیه می کنم .

14 ابان ماه 1384 پنجم نوامبر 2005 استکهلم

* رامین کامرانی به سال 1337 در تهران متولد شده است . آموزش دبستانی و دبیرستانی را در مدرسه های فرانسه زبان ایران (ماریکا و رازی) به پایان رسانده است و از دانشگاه های معتبر سوربن و نانتر فوق لیسانس فلسفه و دکترای جامعه شناس دریافت کرده است . رامین کامران از سال 1989 در مرکز تاریخ سیستم های فکری مدرن (C.H.S.P.M) دانشگاه سوربن به کار پژوهش اشتغال دارد و همچنین در مدرسه زبان های شرقی (I.Na.C.O) تاریخ ایران (عصر جدید و دوران معاصر) را درس می دهد.

وی در سال 1997 به دعوت مدرسه عالی تحقیقات اجتماعی (E.H.E.S.S) به دادن یک رشته کنفرانس با عنوان «جامعه شناسی کفر و مذهب» پرداخت که امیدواریم به زودی شاهد انتشار آن باشیم .

1- این نوشته چند سال پیش در تلاش چاپ شد که اکنون با مختصری تغییر انتشار می یابد.